

A Theoretical Reflection on the Social Stratification of the Safavid Society; by Approaching the Situation of Urban Classless Groups

Sayyed Mohammad Hosein Mohammadi¹

Abstract

By taking over the communication and information system of the society, the upper groups try to promote, strengthen and reflect their views as a standard model in the society; this process of creating and strengthening the public communication system causes the voice and image of people outside the dominant groups to be removed or manipulated or not transmitted properly. The little information available in the sources about the classless, silent or subaltern groups in the Safavid period does not reflect their lived experiences and real situation; because their voice and image are not properly reflected in official and historical sources, and in other words, they are represented at will of other social groups such as upper groups. Classless groups in this article mean social groups that are not mentioned in the conventional social categories of the Safavid era; In fact, they are not recognized and are considered “classless” according to the

1. PhD in History of Islamic Iran and Research Expert at Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

Mohammadi_mhm@yahoo.com

Received: Jun 11, 2024 - Accepted: Nov 10, 2024



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

interpretation of this article. Accordingly, the present article seeks to answer the question, what is the position of these classless groups in the social stratification system of the Safavid Era? The approach of the current research is exploratory and its method is qualitative, and it tries to trace the classless groups as a way to know the subaltern social strata of the Safavid society, based on microhistory method, which is one of the study axes in modern cultural history. In fact, the nodal point of the studies and surveys of the microhistory are those that have not been taken into account in the narrative of traditional history.

Keywords: Marginal Group, Social Stratification, Cultural History, Safavid Era, Subalterns.

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
فصلنامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال پانزدهم، شماره‌ی پنجاه و نهم، بهار ۱۴۰۳، صص ۱۲۵-۱۵۲

تأملی نظری بر قشربندی اجتماعی جامعه صفوی؛ با رویکرد به موقعیت گروه‌های فاقد طبقه شهری

سیدمحمدحسین محمدی^۱

چکیده

گروه‌های فرادست با تسلط بر سیستم ارتباطات و اطلاعات جامعه، سعی در ارتقا، تقویت و بازتاب دیدگاه‌های خود به‌مثابه الگوی معیار در جامعه دارند؛ این فرایند خلق و تقویت سیستم ارتباطی عمومی باعث می‌شود صدا و تصویر افراد خارج از گروه‌های غالب حذف یا دست‌کاری شود یا به‌درستی منتقل نشود. اندک اطلاعات موجود در منابع درباره گروه‌های فاقد طبقه، خاموش و یا فرودست در دوره صفوی، تجارب زیسته و موقعیت واقعی ایشان را بازتاب نمی‌دهد؛ چراکه صدا و تصویر آن‌ها در منابع رسمی و تاریخی، به‌درستی انعکاس نمی‌یابد و به دیگر سخن به دل‌خواه گروه‌های اجتماعی دیگر همچون فرادستان بازنمایی می‌شود. منظور از گروه‌های فاقد طبقه در این نوشتار، گروه‌های اجتماعی است که در دسته‌بندی‌های اجتماعی مرسوم دوره صفویه به آن‌ها اشاره نمی‌شود؛ در واقع به رسمیت شناخته نمی‌شوند و به تعبیر نوشتار حاضر «فاقد طبقه» به حساب می‌آیند. بر این اساس نوشتار حاضر به دنبال پاسخ این پرسش است که این گروه‌های فاقد طبقه در نظام قشربندی اجتماعی دوره صفوی در چه موقعیت و جایگاهی قرار دارند؟ رویکرد پژوهش حاضر اکتشافی و روش آن کیفی است و تلاش دارد با تأسی از روش تاریخ خرد که

۱. دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی و کارشناس پژوهشی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

Mohammadi_mhm@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۲ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۰۸/۲۰



یکی از محورهای مطالعاتی در تاریخ فرهنگی جدید است به ردیابی گروه‌های فاقد طبقه به‌مثابه رهیافتی برای شناخت اقشار فرودست اجتماعی جامعه صفوی پردازد؛ در واقع دال مرکزی مطالعات و بررسی‌های تاریخ خرد اقشاری هستند که در روایت تاریخ سنتی مورد توجه قرار نگرفته‌اند.

واژه‌های کلیدی: گروه حاشیه‌ای، قشریندی اجتماعی، تاریخ فرهنگی، دوره صفوی، فرودستان.

۱. مقدمه

به‌وجود آمدن یک قشریندی جدید اجتماعی^۱ و مفهومی از نابرابری در دوران اسلامی به تدریج شکل گرفت؛ از اوایل دوران اسلامی دو رویکرد متضاد در مورد نابرابری اجتماعی وجود داشت، دیدگاه‌های برابری‌جویانه و شایسته‌سالارانه و دیدگاه‌های غیربرابری‌جویانه مبتنی بر سلسله‌مراتب که نابرابری‌ها را امری طبیعی می‌دانست، اما به تدریج «عقاید برابری‌جویانه، نیروهای بالقوه خود را از دست داد و در اخلاقیات نظام مستقر، ادغام گردید. بر طبق این اخلاقیات، برابری‌جویی، عرفان‌گرایی و دستگیری از تهیدستان ستایش می‌شد و در عین حال نابرابری اجتماعی در جامعه نیز تأیید می‌گشت.» (اشرف و بنوعزیزی، ۱۳۸۸: ۱۲-۱۵) بزرگان علمی دوره میانه همچون ابن‌مسکویه، راغب اصفهانی، غزالی، فارابی و خواجه نظام‌الملک به توجیه و تأیید نظام نابرابری اجتماعی پرداختند. غزالی بر این باور بود که خداوند مقدر کرده است که فقر، بدبختی و رنج برای گروهی از مردم و ثروت و سعادت برای گروهی دیگر باشد. خداوند افرادی را پست‌تر از دیگران قرار داد تا به حرفه‌های حقیر پردازند (همان، ۲۲-۲۴). توجیه دیگر نابرابری‌های اجتماعی، طرح این وعده بود که برابری تنها در جهان دیگر امکان‌پذیر است. بی ارزش دانستن دنیا و مال و

۱. New Social Stratification

ذکر این نکته که دنیا مزرعه آخرت است و فقرا در جهان دیگر پاداش می‌یابند، روشی دیگر برای توجیه نابرابری بود.^۱

در نگاه فیلسوفان مسلمان، مسائل مربوط به اجتماع و معیشت مربوط به حکمت عملی بوده و علم اخلاق به‌مثابه سرفصل حکمت عملی، به مسائل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به صورت تجویز دستورات اخلاقی می‌پرداخت؛ بنابراین در برخی آثار اخلاقی، فلسفی و تاریخی دوره صفوی، به اقشار اجتماعی اشاراتی شده است.

نویسندگان این آثار که در زمره نخبگان جامعه بودند برخی اقشار و افراد جامعه را قابل شناسائی و سنخ‌بندی ندانسته‌اند. این نخبگان علمی و گاهی فیلسوفان اخلاق بر اساس معیار کارکردگرایانه، افراد و گروه‌های اجتماعی را مورد بررسی قرار داده و اقشاری را که به زعم خود کارا و دارای فایده نبوده‌اند، از گردونه شناسایی در جایگاه افراد جامعه خارج کرده و فاقد طبقه‌گذارده‌اند. نخبگان با به رسمیت‌نشناختن این گروه‌ها همچون عضوی مؤثر در اجتماع، زمینه‌های نظری طرد اجتماعی و حاشیه‌نشینی ایشان را فراهم کردند و یا مورد تأکید قرار دادند. حکومت صفوی نیز به تاسی از همین زمینه‌های تاریخی و نگرش‌ها، تدابیر راهگشا و برنامه‌ریزی پایداری برای این اقشار نداشته است. نوشتار حاضر به دنبال پاسخ به این پرسش است که گروه‌های فاقد طبقه نسبت به نظام سلسله‌مراتب اجتماعی دوره صفویه در چه وضعیت و موقعیتی قرار دارند. این گونه به نظر می‌رسد که در فرایند ارزش‌گذاری ایدئولوژیک گروه‌های نخبه و فرادست، این افراد و گروه‌ها - که در زمره اقشار فرودست جامعه قرار می‌گیرند - دارای زندگی ارزشمندی به حساب نمی‌آمدند و تجربیات زیسته آنان با هنجارها و ارزش‌های گروه‌های نخبه جامعه صفوی هم‌خوانی نداشت؛ بنابراین نادیده گرفته شده و در منابع به درستی بازنمایی نمی‌شوند. بر این اساس لازم است با استفاده از رویکرد و روش مناسب و به رسمیت‌شناختن گروه‌های فاقد طبقه و شناسائی آن‌ها به‌مثابه عضوی از

۲. «رسول گفت: یا بلال جهاد کن تا چون خواهی رفت از این جهان درویش باشی نه توانگر. و گفت درویشان امت پیش از توانگران در بهشت روند به پانصد سال... و گفت بهترین امت من درویشانند.» (غزالی، ۱۳۶۱: ۷۶/۱)

جامعه دوره صفوی، زمینه لازم برای خوانش مجدد و روایت آن‌ها فراهم شود. هدف از این نوشتار، تأکیدی دیگر در ورود پژوهشگران بر قلمرو ناهموار و ناپیموده تحقیقات تاریخ فرهنگی و اجتماعی است که دشواری‌های فراوانی پیش روی پژوهشگران این عرصه می‌گذارد.

۲. نظریه تاریخ فرهنگی جدید

تاریخ فرهنگی جدید محصول رخداد بزرگی در حوزه علوم انسانی است که از آن به نام چرخش فرهنگی یاد می‌شود. چرخش فرهنگی به جریانی اشاره می‌کند که پس از جنگ جهانی دوم متأثر از تغییر در معنای فرهنگ در انسان‌شناسی در علوم انسانی پدید آمد و هستی‌شناسی نوینی را برای مطالعات فرهنگی پی‌ریزی کرد. مهم‌ترین مولود این چرخش، در تاریخ خرد جدید بوده است (فتاحی و عبداللهی، ۱۳۹۸: ۲۴۲)؛ در واقع، تأکید بر آن قرار گرفت که تاریخ باید از توجه به نهادهای مرکزی به سمت حاشیه‌ها روی بیاورد، البته تاریخ حاشیه‌ها باید در مقام بخشی از یک کل فرهنگی مطالعه شود. به این ترتیب این سنخ از تاریخ‌پژوهی مبتنی بر مطالعات تاریخ خرد شکل می‌گیرد. مورخان تاریخ خرد بر گسست‌های درون روایت‌های تاریخی تمرکز می‌کنند و معتقدند که ارائه روایت کلان و بزرگ از روند رخدادهای تاریخی، امری ناممکن است؛ دال مرکزی مطالعات و بررسی‌های تاریخ خرد را اقصاری تشکیل می‌دهند که در روایت تاریخ سنتی مورد توجه قرار نگرفته‌اند (احمدزاده، ۱۳۹۹: ۳۶).

تاریخ فرهنگی با مرکزیت‌زدایی از تاریخ‌نگاری رسمی آن را به سمت مردم و گروه‌های فرودست بسط داده است و آنان را سوژه پژوهش قرار می‌دهد (احمدزاده، ۱۴۰۲: ۱۱).

تاریخ فرهنگی به نخبه‌گرایی در پژوهش‌های تاریخی پایان داد و گروه‌های پایین دست جامعه را به دلیل ایفای نقشی که در تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی داشتند، محور مطالعات تاریخ فرهنگی قرار داد. بدین ترتیب طبقات اجتماعی

مختلف و مسائل فرهنگی که به حاشیه رانده شده بودند به سمت متن تاریخ کشیده شد؛ این حوزه موضوعی جدید، به تاریخ گروه‌های فاقد صدا و حتی فاقد طبقه همچون تهیدستان، مهاجران و قربانیان پرداخت. این تاریخ فرهنگی بود که با ظهور خود به روایت‌پردازی از مسئله فرهنگ و گروه‌های مطرود اجتماعی پرداخت و روایت‌گر زندگی و رنج آنان شد؛ به همین دلیل تاریخ فرهنگی را تاریخ جهان‌های خاموش برشمرده‌اند (همان، ۹).

۳. تعریف مفاهیم

۱-۳. موقعیت اجتماعی^۱

موقعیت، مجموعه‌ای از ارزش‌ها و نگرش‌هاست که فرد یا گروه در یک جریان فعالیت باید با استفاده از آن‌ها رفتار کند و این فعالیت با عنایت به این ارزش‌ها و نگرش‌ها طرح‌ریزی و نتایج آن ارزیابی می‌شود (گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۸۹۴). در دوره جدید موقعیت اجتماعی بیشتر تابع تحصیلات، سطح درآمد و نوع فعالیت در جریان تقسیم کار اجتماعی است. طبقات در چنین جوامعی به‌جای مراتب و کاست‌های در دوره سنت نشسته‌اند؛ در مجموع موقعیت اجتماعی تابع تعلق فرد به سلسله‌مراتب اجتماعی و طبقات مختلف است (بیرو، ۱۳۶۷: ۳۴۵).

۲-۳. نابرابری اجتماعی^۲

جامعه‌شناسان برای توصیف نابرابری‌هایی که در جوامع بشری میان افراد و گروه‌ها وجود دارد از قشربندی سخن می‌گویند. متفکران جامعه‌شناس در دو سده اخیر در باب نابرابری‌های اجتماعی دو رویکرد اساسی طرح کرده‌اند. نخست دیدگاهی که قشربندی اجتماعی را برای حیات جامعه ضروری دانسته و آن را دارای کارکرد و ناگزیر تلقی می‌کند. دورکیم^۳ از بزرگان مکتب کارکردگرایی، بر مبنای ضرورت تقسیم کار اجتماعی، وجود نابرابری در جامعه را ضروری می‌داند. دیدگاه دیگر در نقطه مقابل نظر پیشین

۱. social position

۲. Social inequality

۳. Emile durkheim

قرار دارد و وجود طبقات را نشانه بیماری می‌داند و با آن برخورد انتقادی دارد. مارکس^۱ از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان مکتب تضاد است که مالکیت خصوصی، تقسیم کار و تضاد اجتماعی (دیالکتیک) را سه منشأ اصلی نابرابری می‌دانند (گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۷۳). نظریات دیگری نیز وجود دارد که مابین این دو دیدگاه کلان قرار می‌گیرند و محافظه‌کارانه‌تر با مقوله نابرابری و قشربندی برخورد می‌کنند (انصاری و صنعت‌خواه، ۱۳۹۰: ۱۴۵-۱۴۶)، نابرابری در هر جامعه وجود دارد، اما سیاست حکومت‌ها در افزایش و کاهش سطوح این نابرابری تأثیر مستقیمی دارد.

۳-۳. قشربندی اجتماعی^۲

کوشش برای جایگزینی مفهوم قشر اجتماعی به جای طبقه با وبر آغاز شده است. قشربندی اجتماعی از دید وبر مبتنی بر توزیع نابرابر قدرت در سه عرصه درآمد، منزلت و قدرت سیاسی است: «قشر اجتماعی مجموعه‌ای است متشکل از تعدادی از اشخاص یا گروه‌هایی که در فرایند قشربندی اجتماعی در یک سطح جای گرفته‌اند. در زبان جامعه‌شناسی قشرهای گوناگون اجتماعی بر روی یکدیگر جای می‌گیرند. قشرها در سطوح متفاوتی جای یافته و با توجه به وضع و موقع خود مورد قضاوت مجموع افراد جامعه قرار می‌گیرند.» (بیرو، ۱۳۶۷: ۳۸۳)

۳-۴. فرودستان^۳

آنتونیو گرامشی^۴ نخستین کسی است که واژه فرودستان را برای نشان‌دادن گروه‌های محکوم جامعه در برابر هیئت حاکمه به کار برد و بدین شکل وجه سرکوب‌شده آن‌ها را برجسته کرد. فرودست در نظر گرامشی به «افراد غیرنخبه‌ای اطلاق می‌شود که از ساختار قدرت جامعه کنار گذاشته شده‌اند و از توان عاملیت به‌وسیله نظام سیاسی و اقتصادی گروه‌های نخبه جامعه محروم شده‌اند.» (گرامشی، ۱۳۶۲: ۲۷). کارل مارکس و

۱. karlheinrichmarx

۲. Stratification Social

۳. Subaltern

۴. Antonio gramsci

فردریش انگلس^۱ برای نامیدن گروه‌های حاشیه‌ای و فرودست از اصطلاح «لومپن پرولتاریا»^۲ استفاده کردند؛ آن‌ها معتقد بودند که لومپن پرولتاریا نقشی در تولید ندارند و در حاشیه اجتماع قرار دارد و انگل‌وار از جامعه تغذیه می‌کنند (کرامپتون، ۱۳۹۶: ۲۷۴)؛ در واقع اصلی‌ترین ویژگی لومپن پرولتاریا این است که فاقد طبقه‌اند؛ بنابراین نفع طبقاتی ندارند، به دنبال جریان‌ها و گروه‌های سیاسی مختلف حرکت می‌کنند و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند (بیات، ۱۳۷۹: ۱۷). در واقع این سیاست‌های نامعین آن‌هاست که «لومپن پرولتاریا» را نزد مارکس و انگلس اوباش اجتماعی و طبقه خطرناک معرفی کرده است. در مقابل این اصطلاح، کوهن^۳ مفهوم «شبه پرولتاریا»^۴ و دیگر مفسران مفهوم «تهیدست شهری» را برگزیدند (همان، ۱۹ و ۲۰).

۴. پیشینه پژوهش

در سنخ‌بندی اجتماعی که منابع دوره صفوی بدان‌ها اشاره داشته‌اند دو صنف پیشه‌وران و کشاورزان در قعر نظام سلسله‌مراتب اجتماعی دسته‌بندی شده‌اند. تحقیقات و پژوهش‌های جدید در این حوزه نیز با توجه به این نظریات، اغلب این دو رسته را در شمار گروه‌های فرودست قلمداد کرده و با تأکید بر این خط سیر، در بررسی گروه‌های فرودست به این دو قشر پرداخته‌اند، اما دسته‌بندی مذکور، تمام اقشار و گروه‌های فرودست را شامل نمی‌شود و تعدادی بیرون از دسته‌بندی‌های یاد شده قرار می‌گیرند؛ در واقع گروه‌هایی از جامعه وجود دارند که هیچ‌گاه در هرم اجتماعی دوره صفوی جای‌گذاری نشده‌اند؛ این افراد و گروه‌های حذف‌شده در منابع این دوره، از قضا اصلی‌ترین بخش فرودستان جامعه صفوی را تشکیل می‌دهند. اقشار غیررسمی و حاشیه‌ای که نه تنها در منابع تاریخی و رسمی که در کمتر پژوهش‌های جدید نیز بدان‌ها اشاره شده است.

فوران در «مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران» فرودستان شهری را این

۱. Karl Marx and Friedrich Engels

۲. Lumpen proletariat

۳. Kuhn

۴. Pseudo-proletariat

چنین شناسائی می‌کند: «در شهرها تجار بزرگ و کدخدایان اصناف که ریش‌سفیدان بیش از صد حرفه بودند بازار را رهبری می‌کردند. پیشه‌وران و استادکاران ماهر و کسبه لایه‌های میانی را تشکیل می‌دادند و انبوه شاگردان و پادوها به همراه عناصر جانبی همچون دستفروشان و دوره‌گردها، لایه‌های پایین رده‌بندی بازار را تشکیل می‌دادند که در زمره فرودستان شهری قرار داشتند. کارگران ماهر و ناماهر و دوره‌گردها به طبقه‌های فقیر شهری و روستاییان همجوار شهرها خدمات می‌دادند.» (فوران، ۱۳۷۷: ۱۹۵). فوران تحت تأثیر دسته‌بندی منابع صفوی، در میان گروه‌های شهری، تنها پیشه‌وران، را جزو گروه‌های فرودست در نظر می‌گیرد؛ در واقع فوران به‌جای اتخاذ رویکرد انتقادی نسبت به متون تاریخی با آن‌ها همراه شده است، اما احمد اشرف با دقت بیشتری به تحقیق پرداخته و در این باره می‌نویسد: «توده‌های عوام در شهرها، شامل مردمی فاقد طبقه بودند که درویش و گدا و دسته‌های دزد و راهزن را در برمی‌گرفت. رده دیگری از فرودستان، بردگان بودند که از آن‌ها در کشتزارها، خدمات خانگی و گاه کارگاه‌های تولیدی و دیگر مشاغل به‌کار گرفته می‌شد» (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۸: ۳۹). سهراب یزدانی در کتاب «مجاهدان مشروطه» دسته‌بندی از اقشار شهری به‌دست می‌دهد و می‌نویسد: «انبوه جمعیت یا توده شهری در سه گروه اصلی جای می‌گرفتند. گروه اول و دوم در فرایند تولید و خدمات اقتصادی، جمعیت فعال را تشکیل می‌دادند. گروه نخست طبق نوع حرفه و مکان کارشان از اصناف شمرده می‌شدند مثل بازرگانان خرده‌پا، پیشه‌وران، صنعتگران، مغازه‌داران و شاگردان و پادوها که در این حرفه بودند. گروه دوم لایه‌های فرومایه شهری را تشکیل می‌دادند که از جمله آن‌ها می‌توان به دست‌فروش، باربرها، کارگران ساختمانی، کارگران ناماهر دوره‌گرد و خدمتکاران خانگی اشاره کرد. گروه سوم جمعیت در فعالیت اقتصادی شرکت نداشتند بلکه سربار جامعه بودند مثل معرکه‌گیران، رمال‌ها، باج‌گیرها، گدایان، دزدان و اوباش.» (یزدانی، ۱۳۸۸: ۲۵-۲۶). میرمحمد صادق در کتاب «تاریخ صفویه به روایت سنگ‌نبشته‌ها» بر اساس فرامین تخفیفات مالیاتی که برخی شاهان صفوی بر سنگ حک کرده‌اند تعدادی از اقشار پایین دست جامعه را شناسائی و نام آن‌ها را ذکر می‌کند (میرمحمدصادق، ۱۴۰۰: سی). این اقشار در زمره گروه‌های پیشه‌وری قرار دارند که معمولاً به کارهای خدماتی

می‌پردازند و کمتر گروهی از ایشان در فرایند تولید حضور دارند. همچون: «...مکاریان، مطبخی، سلمانی و سلیمانی، مشاطه‌گان و رنگ‌بندان، غسالان و گورکنان، رمالان، چرس فروشان...» (همان: همانجا).

مقاله مقصود علی صادقی با عنوان «جایگاه سنگ‌نبشته‌های ایران دوران اسلامی در پژوهش‌های مردمان فرودست» همچون کتاب پیشین شرحی از سنگ‌نبشته‌های صفوی با موضوع تخفیفات مالیاتی برای اقشار مختلف از جمله گروه‌های فرودست اجتماعی را دربردارد. در متن سنگ‌نبشته مسجد جامع یزد، فرمان مورخ ۱۰۴۷ ق. شاه صفی درباره بخشودگی مالیاتی به بخشی از فرودست‌ترین مردم جامعه صفوی اشاره و از مصادیق آن یاد می‌شود: «جماعت کاولیان، لولیان، جماعت هندویان مشهور به خطیران، جماعت حسن ابدالو و بغدادلو و توابع مذکوره» (صادقی، ۱۳۹۶: ۱۴ به نقل از افشار، ۱۳۷۵؛ ۱۴۱/۲). در سنگ‌نبشته دیگر، کسانی که در وجه میرشکارباشی با عنوان رسوم میرشکارچی‌باشی و هزینه‌های قوشخانه مالیات پرداخت می‌کردند، از مالیات معاف شدند. معمولاً نام این اقشار در منابع تاریخی دوره صفوی به سختی قابل ردیابی است، اما در این سنگ‌نبشته‌ها می‌توان اسامی برخی از آن‌ها را یافت: «صیادان دام‌گیر، ممرگیران و کوه‌گردان، سلاحان، ماهی‌بریزان و ماهی‌گیران، کبوتربازان، بهله‌دوزان و کیسه‌دوزان، مرغ‌فروشان و لالافروشان، جگربریزان، سایر جماعت متعلق به قوشخانه» (صادقی، ۱۳۹۶؛ ۱۴ به نقل از افشار، ۱۳۷۵؛ ۱۴۳/۲). مقاله «وضعیت اقشار اجتماعی مردم اصفهان در عصر صفوی» از مصطفی نجاران با الهام از کتاب «نظریه‌های قشربندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در ایران» از ابراهیم انصاری دسته‌بندی چهارگانه‌ای از اقشار اجتماعی صفوی ارائه می‌کند: درباریان و دیوانسالاران، روحانیون و علماء، پیشه‌وران و بازرگانان، کارگران و کشاورزان (انصاری، ۱۳۷۷: ۱۳۱). سیدمحمدحسین محمدی در مقاله «تدابیر و سازوکارهای حمایتی از فرودستان شهری در دوره صفویه» بر مبنای نظریه ماکس وبر، با طرح اشکال سه‌گانه قدرت و محرومیت اقشار پایین‌دست اجتماعی از آن‌ها، گروه‌های فرودست را تعریف می‌کند. وی طرح این ایده کلی گروه‌های محروم از قدرت (فرودستان) و گروه‌های دارای قدرت (فراستان) جامعه را به دو بخش تقسیم می‌کند و در ادامه به بحث اصلی خود که سازوکارهای

حمایتی موجود در دوره صفوی از محرومان و فرودستان است می‌پردازد. نویسنده به اسامی و یا مصادیق گروه‌های فرودست اشاره نمی‌کند و به تعریف کلی از آن بسنده کرده است (محمدی، ۱۴۰۱: ۲۱۴). مقاله «بررسی فرایند بینواسازی جامعه شهری و ارزیابی واکنش فرودستان در سده دهم هجری؛ با رویکرد به منازعات قدرت در سده اول حکمرانی صفوی» از شهرام یوسفی‌فر و دیگران تشریح پاره‌ای از رویه‌های حکمرانی صفوی که به بینواسازی اقشار اجتماعی منجر می‌شود می‌پردازد و در این بین سنخ‌شناسی از گروه‌های فرودست شهری ارائه می‌کند که قابل تأمل است. نویسندگان با طرح اصطلاح «گروه‌های حاشیه‌ای» به ذکر عناوین تعدادی از گروه‌های پایین‌دست اجتماعی می‌پردازند. مقاله همچون برخی پژوهش‌های برجسته در این حوزه همچون آثار فوران و مهدی کیوانی، پیشه‌وران را در زمره اقشار فرودست جامعه قرار می‌دهد. مقاله حاضر تلاش دارد با تأملی دقیق و جزئی‌تر به شناسایی گروه‌های فاقد طبقه بپردازد و اصرار دارد این شناسایی از زاویه نگاه مردمان آن دوره صورت پذیرد. به نظر می‌رسد قبل از طرح هر تعریف کلی و کاربردی هر نظریه جدید، آگاهی از ذهنیت مردمان زمانه نسبت به سایر اقشار جامعه خود، مقدمه مهمی برای ادامه بحث و نقدهای دقیق‌تر فراهم آورد. مقاله «بررسی اقشار فرودست جامعه در عهد ناصرالدین شاه قاجار» اثر عباس قدیمی قیداری و دیگران، اقشار اجتماعی دوره قاجار را به اقشار بالادست، میانی و فرودست تقسیم کرده است و از گروه‌های کسبه و پیشه‌ور، بازاریان خرده‌پا، لوطیان، دوره‌گردان، سادات، دراویش، کشاورزان و روستاییان و مردمان ایلداری همه را جزو اقشار فرودست جامعه ایران در این دوره قرار داده‌اند؛ قدیمی جمعیت فرودستان شهرها را به سه دسته تقسیم می‌کند: گروه اول شامل کسبه، بازاریان خرده‌پا، صنعتگران و پیشه‌وران و شاگردان و پادوهای بازار که آن‌ها را جزو گروه متوسط جامعه قلمداد می‌کنند و گروه دوم شامل دوره‌گردان و دست‌فروشان و کارگران ماهر و ناماهر و خدمتکاران خانگی که جزو گروه‌های فرودست جامعه شهری بودند و گروه سوم که سربار جامعه بودند مانند معرکه‌گیران، رمالان، باج‌گیران، گدایان، دزدان و اوباش (قدیمی قیداری و دیگران، ۱۳۹۲: ۶-۹). به نظر می‌رسد این دسته‌بندی متأثر از نظرات دکتر سهراب یزدانی است، اما همچون اثر ارزشمند دکتر یزدانی، تنها به نام‌بردن اسامی آن‌ها

اكتفا شده است. مقاله «تعامل طبقات اجتماعی با دولت در ایران عصر صفوی» اثر صفت گل و همکاران نیز با تأکید به کتاب فوران دسته‌بندی چهارگانه او را تکرار کرده است: «الف: طبقه حکام و درباریان ب: طبقه علما و اعضای تشکیلات دینی ج: زمین داران، بازرگانان، صنعتگران معماران، زرگران. د: طبقه پیشه‌وران و بازاریان و کارگران.» (صفت گل، ۱۳۹۹: ۳۹۸) و البته در ادامه عشایر و کشاورزان را نیز نام برده است. زهرا کشاورز نیز به تکرار همان دسته‌بندی‌ها می‌پردازد: ۱- درباریان و دیوان سالاران ۲- روحانیون، علما و دانشمندان ۳- بازرگانان و پیشه‌وران ۴- کارگران و کشاورزان (کشاورز، ۱۳۹۶: ۱۴۵). نویسنده در ادامه توضیح می‌دهد که منظور از کشاورزان «دسته‌ای از مردم شهرنشین بودند که در حاشیه شهرها زندگی می‌کردند.» (همان، ۱۵۲) همان‌طور که مشخص شد اکثر آثار بر اساس دسته‌بندی‌های معمول منابع تاریخی به سنخ‌بندی اقشار اجتماعی پرداختند. در برخی آثار به گروه‌های حاشیه‌ای اشاراتی شده است که در حد ثبت نام برخی از آن‌ها باقی مانده است.

۵. سنخ‌بندی اجتماعی دوره صفوی و گروه‌های فاقد طبقه

ایران دوره صفوی همچون سایر جوامع انسانی، دارای سلسله‌مراتب اجتماعی بود که در نتیجه آن برخی گروه‌ها بر دیگران برتری می‌یافتند. اگرچه نمی‌توان تصویر روشنی از وضعیت لایه‌های اجتماعی دوره صفوی به‌ویژه اقشار پایین دست به دست آورد، اما می‌توان برخی گروه‌ها را شناسایی و ارزیابی کرد. برخی منابع این دوره، به طرح دسته‌بندی‌های اجتماعی می‌پردازند.

نصرآبادی در مقدمه تذکره خود برای ذکر نام شعرا ترتیبی اتخاذ می‌کند که تا حدی منطبق با الگوی طبقه‌بندی جامعه دوره صفوی است. فهرست مطالب کتاب وی بدین شرح است: «مقدمه در ذکر اشعار پادشاه و شاهزادگان. صف اول: در ذکر امراء و خوانین و سایر ملازمان شاه شامل وزراء و مستوفیان [درباریان] صف دوم: در ذکر سادات و نجباء و سایر جماعت. صف سوم: در ذکر علما و فضلا مشتمل بر روحانیون

۱. زمین‌داران بزرگ معمولاً در زمره گروه‌های شهرنشین قرار داشتند که با استخدام مباشر به زمین‌های روستایی خود رسیدگی می‌کردند.

و خوشنویسان و درویشان. صف چهارم: در ذکر شعر [شعرا] عامه [نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۷ و ۸]. سام میرزا نیز در تحفه سامی الگویی طبقاتی در ارائه محتویات کتاب خود در نظر می‌گیرد: «صحیفه اول؛ در ذکر شمه‌ای از حال فرخنده مآل حضرت صاحبقران مغفور و اولاد و احفاد و سلاطین معاصر او. صحیفه دوم؛ در ذکر سادات عظام و علمای افادت اعلام. صحیفه سوم؛ در ذکر وزرای مکرم و سایر ارباب قلم... صحیفه پنجم؛ در ذکر شاعران مقرر و فصحای بلاغت... صحیفه هفتم در ذکر سایر عوام» (صفوی، ۱۳۱۴: ۶)؛ در واقع در دسته‌بندی کلی این تذکره‌ها، طبقات اجتماعی به چهار دسته: ۱- شاه و خاندان سلطنت؛ ۲- درباریان، حکام و امرای کشوری و لشکری؛ ۳- علما و روحانیون؛ ۴- عوام‌الناس تقسیم می‌شوند. عوام اصطلاح کلی است برای نامیدن هر کسی که در گروه‌های سه‌گانه پیشین قرار نداشتند. به نظر می‌رسد در ذهن این ادیبان جامعه شکلی دو قطبی دارد و به دو گروه حاکم و محکوم یا فرادست و فرودست تقسیم می‌شود، اما چون طبقه فرادستان و حاکمان از اهمیت بالایی برخوردارند دسته‌بندی آن‌ها کمی دقیق‌تر در قالب سه گروه خاندان سلطنتی، درباران و امرای لشکری و کشوری و در نهایت روحانیون و عالمان دینی تقسیم می‌شوند. دیگران نیز در یک دسته‌بندی کلی با نام عوام قرار می‌گیرند که گویی ارزش پرداختن دقیق‌تر نمی‌یابند. از چگونگی فهرست‌بندی محتوای کتاب منشآت سلیمانی نیز می‌توان الگویی از قشربندی اجتماعی این دوره به دست داد؛ نویسندگان اثر بر اساس جایگاه اقشار اجتماعی دوره صفوی نحوه مکاتبات آن‌ها را از یکدیگر جدا و هر یک را در دسته بندی ویژه خود قرار دادند. بدین مضمون که در عنوان باب اول کتاب تأکید می‌شود که هر حکم و منشوری از سمت شاه بر اساس اینکه برای چه گروه و طبقه‌ای صادر شود تفاوت دارد: «باب اول در دستور معمول درگاه معلی در باب احکام و مناشیر به هر یک از طبقات انام و القاب که به چه قاعده معمول است.» و در ابواب بعدی تأکید می‌شود هر یک از طبقات اجتماعی شیوه مکاتبه خود را دارند و باید بر آن اساس عمل کنند: «باب چهارم در دستور مکاتیب اشرف به مخدرات اقوام و اولاد عالی مقام اشرف. باب پنجم در کتابت متعارفه ارباب دولت و غیرهم که به یکدیگر نویسند. باب ششم در مکاتیب اوساط الناس به یکدیگر. باب هفتم در مکاتیب سایر الناس که عارف به آداب

نوشتن نیستند و القاب دستور باب ششم نیز مناسب ایشان که فقرا، نیست... هر چند منزلت در هر طبقه عالی تر باشد فقرات القاب آن طبقه بیشتر باشد...» (منشآت سلیمانی، ۱۳۸۸: ۱۸-۱۹). منشآت سلیمانی نیز جامعه را در چهار گروه: ۱- خاندان سلطنتی؛ ۲- اهل قلم و اهل شمشیر یا اولیای دولت و دربار؛ ۳- اوساط الناس و ۴- سایر الناس یا عامه مردم تقسیم کرده اند، اما نویسندگان دیگری نیز بودند که به شکل عمیق تری به موضوع پردازند و با طرح ملاک و شاخصه‌هایی به دسته‌بندی اقشار اجتماعی این دوره می‌پردازند. ملای سبزواری در روضه الانوار معیار دسته‌بندی اجتماعی را بر اساس «تقسیم کار اجتماعی»^۱ و مستوفی بافقی در جامع مفیدی بر مبنای «میزان درآمد و ثروت» افراد مشخص کرده است. سبزواری با تشبیه جامعه به طبایع چهارگانه بدن انسان، آن را طبقه‌بندی می‌کند و همچون کارکردگرایان متأخر اروپایی معتقد است این گونه‌گونگی جمعیت‌ها و اقشار سبب «اعتدال مزاج ملک و بلد، از تألف چهار طبقه و توافق ایشان حاصل می‌شود.» (سبزواری، ۱۳۷۷: ۵۱۰)؛ وی چهار قشر اجتماعی را بدین شکل سنخ‌بندی کرده است؛ دسته‌بندی‌هایی که به نظر می‌رسد - پس از قریب هزار سال - همچنان متأثر از تقسیمات اجتماعی دوره ساسانی است^۲: «اول اهل قلم؛ چون علما و حکما و فقها و وزرا و قضات و کتاب و مهندسان و طبیبان و منجمان و شعرا که قوام ملک و دین به مساعی افکار و اقلام ایشان مرتبط است و ایشان به منزلت آبد در طبایع. بنابراین امور ایشان بر علم و دانش است و مناسبتی که میانه علم و آب

۱. تأکید بر اصل تقسیم کار اجتماعی در سنت فکری اندیشه‌گران ایرانی البته دارای سابقه است. جلال الدین دوانی در کتاب اخلاق جلالی که نزدیک به اوایل روزگار صفوی نگاشته شده است نیز به صورت ساده بر آن تأکید دارد: «انسان مدنی بالطبع است. و تعیش او جز معاونت و مشارکت صورت نگیرد و مشارکت و معاوضت ضروریست مثل آن که خیاباز از برای برزگر نان پزد و برزگر برای او کشت نماید و خیاط از برای نساج جامه دوزد و نساج از برای او نسج کند و علی هذه القیاس» (دوانی، ۱۳۹۳: ۱۲۱ و ۱۲۲).

۱. در دوره ساسانی نظام اجتماعی جامعه ایران به چهار دسته تقسیم می‌شد: ۱- ارتشتاران (اهل شمشیر)؛ ۲- دبیران (اهل قلم)؛ ۳- آسروان (روحانیون)؛ ۴- واستریوشان (اهل زراعت) و هوشستان (صنعتگران و پیشه‌وران). (کریستن‌سن، ۱۳۶۷: ۱۱۸)

است نزد ارباب بصیرت کمال ظهور دارد. دوم اهل شمشیر چون دلیران و مجاهدان و حافظان قلاع و سرحدات و سربازان عساکر و سایر لشکریان... و ایشان به منزلت آتشند در طبایع... سوم ارباب معاملات چون تجار که فواید و منافع هر ملک از جایی به جایی رسانند و خصایص هر دیار از افقی به افقی کشانند و چون محترفه و ارباب صناعات که در تدبیر ماکول و ملبوس و مسکن و سایر حوایج و ضروریات اشخاص اهتمام می نمایند و بی‌توسط ایشان حصول به عیش و زندگانی و استراحت میسر نشود... و ایشان به منزله‌ی هوایند در طبایع... چهارم اهل زراعت چون دهقانان و برزیگران و اهل فلاحت که قوت و غذای خلق مهیا دارند و بقای نوع انسان بی‌مدد ایشان محال بود و ایشان به منزله‌ی خاکند در طبایع... (همان: ۵۱۰-۵۱۱). سبزواری از اهل زراعت و کشاورزان به منزله‌ی پایین دست‌ترین لایه‌های اجتماعی جامعه‌ی صفوی نام می‌برد که البته بیشتر در روستاها و حاشیه‌ی شهرها می‌زیستند و در دسته سوم از ارباب صنعت و پیشه‌وران یاد کرده است که بیشتر در شهرها ساکن بوده‌اند.

مستوفی بافق‌ی دسته‌بندی چهارگانه را مورد تأکید قرار داده است، اما با نگاه دیگری به سنخ‌بندی اقبال اجتماعی پرداخته و می‌نویسد: «طوایف انسان را به چهار طبقه منقسم ساخته‌اند؛ اعلی و اشراف و اوسط و ادنی؛ اعلی عبارتست از سلاطین و امرا و صدور و وزرا و مقربان درگاه شاهی و متصدیان اعمال دیوانی. اشراف کنایه است از سادات و مشایخ و علما و فضلا و قضات و اصحاب شرعیه و متکلفان امور دینیه و مراد از طبقه اوسط دهاقین است و تجار و مهندسان هنرور و هنروران مهارت گستر. مقصود از طبقه ادنی محترفانست و صنایع و اهل بازار و مردم پیشه کار.» (مستوفی بافق‌ی، ۱۳۴۰: ۴/۷۱)؛ این دسته‌بندی را پیش‌تر غیاث‌الدین خواندمیر و اسکندربیک ترکمان طرح کرده بودند و بافق‌ی همان سنخ‌بندی را البته با افزودن طبقه‌ی اشراف به آن، طرح و مورد تأیید و تأکید قرار داد. خواندمیر از طبقات اجتماعی زمانه‌ی خود به اعلی، اوساط الناس و ادانی اشاره دارد (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۱۴۳ و ۱۴۴). اسکندربیک ترکمان و محمد یوسف مورخ نیز در ذیل تاریخ عالم آرای عباسی به صورت گذرا جامعه‌ی دوره‌ی صفوی را در سه دسته‌بندی کلی طبقات بالا، متوسط و پایین دست تقسیم می‌کنند: «... از اعلی و

اوسط و ادنی و شاگردپیشگان بیوتات را خلعت‌های فاخر فراخور حال مکرمت فرموده...» (اسکندربیک ترکمان و محمدیوسف مورخ، ۱۳۱۷: ۱۲). در این نگرش، پیشه‌وران و اهل بازار در زمره لایه‌های فرودست جامعه صفوی (ادنی) به حساب آمده‌اند، اما به نظر می‌رسد بافقی از «دهاقین» در دسته اوسط به زمین‌داران کوچک یا خرده مالکان اشاره می‌کند و نه کشاورزان معمولی؛ چرا که سنخ‌شناسی کشاورزان روستایی و شهری در کنار مهندسان و تجار و هنروران تناسبی با یکدیگر نداشته باشد. از سوی دیگر حضور کشاورزان و برزیگران در دسته میانی جامعه (اوسط) مسبوق به سابقه نبوده است. بنابراین گویا بافقی، حضور زارعان شهری و روستایی را در دسته بندی خود بکلی نادیده گرفته و از ایشان یاد نکرده است. البته این نکته در مقام مقایسه سنخ‌بندی اجتماعی ملای سبزواری و بافقی به دست می‌آید و گرنه بسیاری از گروه‌های اجتماعی در دسته‌بندی منابع دوره صفوی نادیده گرفته شده است. از سوی دیگر حضور پیشه‌وران در هر دو دسته‌بندی، نشان از اهمیت جایگاه ایشان در مناسبات اجتماعی دوره صفوی دارد و از دیگر سوی نشان‌دهنده این امر است که نویسندگان شهری این رسائل و آثار که در شهرها سکونت داشته‌اند، اهمیت بیشتری برای مناسبات زندگی شهری قائل بوده‌اند. در کل نقش پیشه‌وران و کشاورزان در زیست اجتماعی جامعه به قدری پراهمیت بود که علی‌رغم موانع فکری در نادیده گرفتن جایگاه رعیت در جامعه، در زمره لایه‌های اجتماعی مورد شناسایی و پذیرش قرار گرفته‌اند. این در حالیست که بسیاری از اقشار و گروه‌های اجتماعی دیگر هرگز در سلسله‌مراتب اجتماعی جامعه به رسمیت شناخته نشده و از ایشان یاد نمی‌شود.

به نظر می‌رسد معیار دیگری که برای شناسایی اقشار اجتماعی به کار گرفته می‌شود وجه تولیدی گروه‌های اجتماعی است. وجه تولیدی زیست کشاورزی و پیشه‌وری که حیات جامعه بدان‌ها وابسته بود به قدری دارای ارزش و اهمیت بود که به سادگی نمی‌توانست توسط گروه‌های فرادست نادیده گرفته شود. ممکن است یکی از مشخصه‌های برخی گروه‌های فاقد طبقه وجه خدماتی بودن این گروه‌ها باشد. بسیاری از این اقشار همچون غلامان، کنیزان، خدمتکاران، روسپیان، حاملان و باربران و نظایر این موارد

چنین ویژگی دارند.

جلال‌الدین دوانی قریب دو سده پیش‌تر از بافقی و سبزواری، در کتاب اخلاق جلالی، دسته‌بندی از طبقات اجتماعی به‌دست می‌دهد. وی نظام اجتماعی را در اعتدال چهار صنف می‌داند: «اهل علم(قلم)، اهل شمشیر، اهل معامله چون تجار و اصحاب بضاعات و ارباب حرف و صناعات... و چهارم اهل زراعت چون برزیگران و دهاقین و اهل فلاحت که مدبر نباتات و مرتب اقوات‌اند... چه دیگر طوائف در وجود چیزی زیاد نمی‌کنند» (دوانی، ۱۳۹۳: ۲۷۸ و ۲۸۸). دوانی در این تقسیم‌بندی، تنها برزیگران و دهقانان را مولدان واقعی جوامع می‌شمارد و سه قشر دیگر را مولد به‌حساب نمی‌آورد. دوانی این دسته‌بندی اجتماعی را تحت تأثیر آرای خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری نقل می‌کند. طوسی افرادی را که در زمره طبقات اربعه فوق‌الذکر نبودند را مضر اجتماع دانسته و آن‌ها را فضولات جهان هستی قلمداد می‌کند که از تقدیر الهی عدول کرده و راه سستی در پیش گرفته‌اند (طوسی، ۱۳۷۴: ۲۵۸)؛ در واقع از دید این فیلسوف اخلاق، مردمان از حیث کارآمدی و ناکارآمدی (اشاره به اصل تقسیم کار) تقسیم می‌شوند. خواجه دسته اول یعنی کارآمدان را در قالب طبقات اربعه سنخ‌بندی کرد و گروه دوم یعنی ناکارآمدان را با عنوان «فضولات»، سربار جامعه و اضافی قلمداد می‌کند. خواجه برای این افراد ارزشی قائل نمی‌شود و آن‌ها را نادیده می‌گیرد و در زمره اقشار «فاقد طبقه» قرار می‌دهد. خواجه نصیرالدین نگاه بدبینانه‌ای به افرادی که به حرفه مؤثری برای جامعه مشغول نبودند، دارد. ابن فوطی داستانی از خواجه نصیر نقل می‌کند که در این باره است؛ هنگامی که هولاکو در سال ۶۵۸ق از ناحیه حران می‌گذشت از خواجه در خصوص وضعیت جماعتی از درویشان و قلندران پرسش می‌کند. خواجه پاسخ می‌دهد که آن‌ها زایده‌هایی در جهان هستی هستند. «فضله فی العالم» و به کاری نمی‌آیند، هولاکو دستور قتلشان را صادر کرد و از خواجه پرسید که منظورت از آن سخن چه بود؟ خواجه می‌گوید: «مردمان بر چهار دسته‌اند: یا در کار امارت هستند، یا تجارت، یا صناعت یا زراعت؛ و هرکس در یکی از این چهار گروه نباشد، زایده‌ای بر دوش دیگران است.» (الویری، ۱۳۸۴: ۲۶۷ به نقل از ابن فوطی، ۱۳۵۱ق: ۳۴۳)

این ایده که به نوعی برگرفته از نگاه اسلامی بود و یا حداقل مذهب آن را تأیید می کرد در میان دیگر فلاسفه و اندیشگران ایرانی نیز دیده می شود. میرفندرسکی از فیلسوفان عصر شاه عباس اول، در «رساله صناعیه» فصلی در «ذم اهل بطلان» دارد؛ او با تفسیر آیه «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم: ۳۹) اشاره می کند: «پس واجب است بر کافه، که هر کس بقدر استعداد در صناعتی کوشد که نظام کل و نوع و شخص در آن است و هر که نه چنین کند، مستحق سخط و عقوبت ایزد تعالی باشد.» (میرفندرسکی: ۱۳۱۷: ۵۴). میرفندرسکی شیوه تن پروری و تن آسایی را مذموم می شمرد و هر عقیده ای که برخلاف معاش انسانی باشد و انسان را به ترک پیشه و هنر و کار تحریض کند رد می کند و بر همین اساس سلوک بی عملی صوفیان را مورد انتقاد قرار می دهد: «جماعتی خود را بر صوفیان بندند و به توکل گویند و معنی توکل این دانند که نظام کل معطل باید بود تا آنچه خورند و پوشند همه حرام باشد که معاونت نکنند و معاونت یابند.» (همان، ۴۳)، اما میرفندرسکی برعکس دیگر فیلسوفان اخلاق، وجود برخی از گروه های فاقد طبقه همچون معرکه گیران، شعبده بازان، بندبازان و نقالان و ارباب نمایش و سرگرمی را برای جامعه ضرورت می داند و این ضرورت را عقلانی اعلام می دارد؛ چرا که افراد جامعه برای «تیزکردن ادوات» یا به تعبیر دیگر تجدید قوای روحی برای فعالیت های بیشتر نیازمند تمدد فکر و روح و تقویت مزاج اند و تمام این تأکیدات در واقع برای پیشرفت کار است و بر این اساس تفریح را ضروری و اهل آن همچون «بازیگران و حقه بازان و اصحاب اساطیر و اهل مضحکه و ملعبه» را برای جامعه لازم می شمرد. او معتقد است کار دائمی انسان را فرسوده می کند: «از کار خود، ایشان را ملالت پیدا شده باشد و وقت عطلت اهل مدن باشد مثل عیدها، روزها که در آن کار عادت نباشد، در مدن بنا بر عادت ها و شریعت های اهل مدن تا اواخر روزها که بکار مشغول نباشند... که نشاطی در اهل مدن از دیدن و شنیدن ملعبه و مضحکه و افسانه پیدا شود و رفع ملالتشان گردد و قوای عاقله در ایشان قوی شود و این بمنزله تیز کردن ادوات است... و این سخن بر ظاهر عقل است.» (همان، ۱۲). میرفندرسکی در واقع گروه های فوق الذکر را که طبق تصور نخبگان دارای شایستگی، صلاحیت و کارآمدی لازم برای به رسمیت شناخته شدن نداشته اند را بهنجار و کارآمد معرفی و به نوعی آن ها را در سنخ بندی های اجتماعی وارد کرد که امری کم سابقه یا بی سابقه بود، اما به نظر

می‌رسد تأیید برخی گروه‌های فاقد طبقه و به رسمیت شناخته شدن آن‌ها توسط میرفندرسکی چندان مورد اقبال نخبگان و فرادستان قرار نگرفت. در داستانی، شاه عباس اول با کنایه و سرزنش درباره نظرات شیخ و حضور او در مجالس تفریح و معاشرت با اهل ملعبه می‌گوید: «می‌شنوم بعضی علما با اجامر و اوباش معاشرت و به بازی‌های ناشایست آن‌ها تماشا می‌کنند...» میرفندرسکی پاسخ داد: «من همیشه در جمع آنان بوده‌ام و هیچ یک [از علما] را ندیده‌ام.» (راوندی، ۱۳۶۴: ۶۹۰/۵)

۶. نتیجه‌گیری

نخبگان و فرادستان بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای ایدئولوژیک خود و نه واقعیت‌های عینی جامعه، به دسته‌بندی مردمان می‌پرداختند و آن‌ها را در صنوف مختلف قرار می‌دادند و بخشی از جامعه را که با ارزش‌هایشان سازوگار نبود نادیده می‌گرفتند؛ فارغ از اینکه آن‌ها به زیست اجتماعی خود سرگرم‌اند و تأثیرات خود را در جامعه می‌گذارند؛ تأثیراتی که در زندگی فرادستان نیز قابل مشاهده و ردیابی است.

برخی منابع دوره صفوی، سنخ‌بندی‌های اجتماعی از مردمان عصر خود به دست می‌دهند، اما این‌گونه به نظر می‌آید که از جامعیت لازم برای پوشش تمامی افراد جامعه برخوردار نباشد؛ مثلاً زنان که حداقل نیمی از جامعه را تشکیل می‌دادند به همراه عشایر و ایلات چادرنشین در این دسته‌بندی‌ها حضور ندارند و سخنی از ایشان در میان نیست؛ روستائینان نیز با عنوان کلی «اهل زراعت» معمولاً در قعر سلسله‌مراتب اجتماعی جای خوش کرده‌اند. سه دسته دیگر از سنخ‌بندی‌های چهارگانه اجتماعی این دوره مربوط به زیست شهری است؛ اهل قلم، اهل شمشیر و ارباب معاملات و پیشه‌وران هر سه در شهرها حضور دارند و این امر، وجه شهری این دسته‌بندی‌ها را برجسته می‌کند. اگرچه حتی این سنخ‌بندی شهرمداران، تمام اقشار اجتماعی شهری را نیز پوشش نمی‌داد و فاقد جامعیت است. بسیاری از گروه‌ها که در عرصه اجتماعی حضور داشته و دارای جهان‌بینی و سبک زندگی مخصوص به خود هستند، در این دسته‌بندی‌ها ملاحظه نشده‌اند. به نظر می‌رسد ملاک‌های سه‌گانه طرح‌شده در این نوشتار معیاری اولیه برای به رسمیت شناختن گروه‌های اجتماعی است: ۱- تقسیم کار

اجتماعی و کارآمدی گروه‌ها برای جامعه (از منظر گروه‌های فرادست)؛ ۲- درآمد و ثروت اقتصادی؛ ۳- تأکید بر وجه تولیدی کار، که مربوط به گروه‌های پایین دست جامعه همچون کشاورزان و پیشه‌وران می‌شود. بر این اساس گروه‌های فاقد سه معیار فوق در زمره فاقدین طبقه قرار دارند. گروه‌های خدمات‌دهنده و سرگرم‌کننده و یا نابه‌هنجار در زمره این اقشار قرار دارند. گروه‌هایی همچون دراویش، خدمتکاران، غلامان، کنیزان، روسپیان، کولیان، لولیان رمالان، دوره‌گردان، گدایان، باربران و حمالان، ایتم و عجزه، معلولان، مجنونان، اوباش، دزدان، راهزنان و معتادان و همچنین صنف‌های سرگرمی‌بخش جامعه چون معرکه‌گیران، بندبازان، شعبده‌بازان و نقالان. در کنار این موارد می‌توان به پیشه‌های کم‌تعداد و ضعیف که معمولاً صنوف مهمی را تشکیل نمی‌دادند نیز اشاره کرد؛ همچون صیادان دام‌گیر، ممرگیران و کوه‌گردان، سلاحان، ماهی‌بریزان و ماهی‌گیران، کبوتربازان، بهله‌دوزان و کیسه‌دوزان، مرغ‌فروشان و لالافروشان، جگربریزان، سایر جماعت متعلق به قوشخانه، جماعت شودمالان و دشتبانان، غسالان و گورکنان و لش‌کشان و نظایر این موارد که در زمره گروه‌های فاقد طبقه قرار می‌گیرند؛ گروه‌هایی که حضور آن‌ها در جامعه به رسمیت شناخته نمی‌شود و در منابع تاریخی یادی از آن‌ها به میان نمی‌آید؛ اقشاری که در فرایند ارزش‌گذاری نخبگان جامعه، بی‌اهمیت و بی‌ارزش تلقی و به حاشیه جامعه رانده شدند.

فهرست منابع

- ابن فوطی الشیبانی، کمال الدین ابوالفضل بن احمد (۱۳۵۱.ق)، *الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه*، وقف علی تصحیح و التعليق علیه استاد مصطفی جواد، بغداد: مکتبه العربيه.
- اسکندریگ ترکمان و محمد یوسف مورخ (۱۳۱۷)، *ذیل تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح احمد سهلی خوانساری، تهران: اسلامیه.
- اشرف، احمد و علی بنوعزیزی (۱۳۸۸)، *طبقات اجتماعی دولت و انقلاب در ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نیلوفر.
- احمدزاده، محمدمیر (۱۴۰۲)، *تأملاتی در باب تاریخ فرهنگی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- افشار، ایرج (۱۳۷۵)، *یادگارهای یزد؛ معرفی ابنیه و آثار باستانی*، تهران: انجمن آثار مفاخر فرهنگی.
- الویری، محسن (۱۳۸۴)، *زندگی فرهنگی و اندیشه سیاسی شیعیان از سقوط بغداد تا ظهور صفویه*، تهران: دانشگاه امام صادق.
- انصاری، ابراهیم (۱۳۷۷)، *نظریه‌های قشریندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در ایران*، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- بیات، آصف (۱۳۷۹)، *سیاست‌های خیابانی جنبش تھی‌دستان شهری در ایران*، ترجمه سید اسدالله نبوی چاشمی، تهران: شیرازه.
- بیرو، آلن (۱۳۶۷)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: انتشارات کیهان.
- خواندمیر، امیرمحمود (۱۳۷۰)، *تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب*، تصحیح محمدعلی جراحی، تهران: گستره.
- دوانی، جلال‌الدین محمد بن اسعد (۱۳۹۳)، *اخلاق جلالی*، تصحیح عبدالله مسعودی آرانی، تهران: اطلاعات.
- روانندی، مرتضی (۱۳۶۴)، *تاریخ اجتماعی ایران*، ج ۵، تهران: امیرکبیر.
- کرامپتون، رزماری (۱۳۹۶)، *طبقه و قشریندی اجتماعی*، ترجمه هوشنگ نایبی، تهران: نشر نی.
- سبزواری، ملامحمدباقر (۱۳۷۷)، *روضه الانوار عباسی (در اخلاق و شیوه کشورداری)*، تصحیح اسماعیل چنگیزی، تهران: آینه میراث.
- صفوی، سام میرزا (۱۳۱۴)، *تحفه سامی*، تصحیح وحید دستگردی، تهران: ارمغان.

تأملی نظری بر قشربندی اجتماعی جامعه صفوی؛ | ۱۴۷

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۴)، *اخلاق ناصری*، تصحیح مجتبی مینوی علیرضا حیدری، تهران: انتشارات خوارزمی.

غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۶۱)، *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگ.

فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.

کریستن سن، آرتور (۱۳۶۷)، *تاریخ ایران در دوره ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: امیرکبیر.

گرامشی، آنتونیو (۱۳۶۲)، *نامه‌های زندان*، ترجمه مریم علوی تبار، تهران: آگاه.
گولد، جولیس و ویلیام کولب (۱۳۷۶)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ویراستار محمدجواد زاهدی مازندرانی، تهران: مازیار.

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۴۰)، *جامع مفیدی*، ج ۳، به کوشش ایرج افشار، تهران: اسدی.
منشآت سلیمانی، (۱۳۸۸)، به کوشش رسول جعفریان، تهران: کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

میرفندرسکی، میرزا ابوالقاسم بن میرزا بزرگ (۱۳۱۷)، *حقایق الصنایع یا رساله صناعیه*، به کوشش علی اکبر شهابی، مشهد: نشر فرهنگ خراسان.

میرمحمد صادق، سیدسعید (۱۴۰۰)، *تاریخ صفویه به روایت سنگ‌نشته‌ها*، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار و نشر سخن.

نصرآبادی، میرزا محمد طاهر (۱۳۱۷)، *تذکره نصرآبادی*، تصحیح وحید دستگردی، تهران: ارمغان.

یزدانی، سهراب (۱۳۸۸)، *مجاهدان مشروطه*، تهران: نشر نی.

مقالات

احمدزاده، محمدامیر (۱۳۹۹)، «ریشه‌های علمی - فکری پیدایش تاریخ فرهنگی»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، سال ۲۶، شماره ۱۰۲.

انصاری، ابراهیم و علیرضا صنعت‌خواه (پاییز ۱۳۹۰)، «بررسی نظریات قشربندی اجتماعی با تأکید بر شرایط اجتماعی ایران»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، دانشگاه آزاد شوشتر، سال پنجم،

شماره ۱۴.

صادقی، مقصودعلی، «جایگاه سنگ‌نیشته‌های ایران دوران اسلامی در پژوهش‌های مردمان فرودست»، مردم‌نامه، تابستان و پاییز ۱۳۹۶، ش ۵ و ۴.

صفت گل، تاج محمد، «تعامل طبقات اجتماعی با دولت در ایران عصر صفوی»، جامعه‌شناسی سیاسی/ایران، سال سوم، پاییز ۱۳۹۹، شماره سوم.

فتاحی‌زاده، ابوذر و محمدجواد عبداللهی، «مسئله عاملیت سیاسی فرودستان در تاریخ فرهنگی؛ یک مطالعه مقایسه‌ای»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، دانشگاه الزهراء، ۱۳۹۸، سال ۲۹، شماره ۲۳، پیاپی ۱۰۸.

قدیمی قیداری، عباس و دیگران، «بررسی اقشار فرودست جامعه در عهد ناصرالدین شاه قاجار» تاریخ پژوهی، تابستان ۱۳۹۲، شماره ۵۵.

کشاورز، زهرا سادات و دیگران، «تبیین و تحلیل نقش طبقات اجتماعی در فرایند تمدنی دولت صفویه»، تاریخ اسلام و ایران، تابستان ۱۳۹۶، شماره ۳۴، پیاپی ۱۲۴.

محمدی، سیدمحمدحسین، «تدابیر و سازکارهای حمایتی از فرودستان شهری در دوره صفویه»، تحقیقات تاریخ اجتماعی، ۱۴۰۱، ۱۲(۲).

یوسفی‌فر، شهرام و دیگران، «بررسی فرایند بینواسازی جامعه شهری و ارزیابی واکنش فرودستان در سده دهم هجری، با رویکرد به منازعات قدرت در سده اول حکمرانی صفوی» پژوهشنامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، ۱۴۰۰، ۱۰(۲).

Transliteration

- Ahmadzadeh, Mohammad Amir (1979), *Reflections on Cultural History*, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Alviri, Mohsen (2005), *Cultural Life and Political Thought of Shiites from the fall of Baghdad to the Rise of the Safavids*, Tehran: Imam Sadeq University.
- Ansari, Ebrahim (1998), *Theories of Social Stratification and Its Historical Structure in Iran*, Esfahan: University of Esfahan.
- Ashraf, Ahmad and Ali Banu Aziz (2009), *Social Classes, State and Revolution in Iran*, translated by Soheila Torabi Farsani, Tehran: Nīloūfar.
- Bayat, Assef (2000), *Street politics: poor people's movement in Iran*, translated by Seyyed Asadollah Nabavi Chashmi, Tehran: Šīrāzeh.
- Birou, Alain (1988), *Vocabulaire pratique des sciences sociales*, translated by Baqer Sarukhani, Tehran: Keīhan Publications.
- Christensen, Arthur (1988), *L'Iran sous les Sassanides*, translated by Rashid Yasemi, Tehran: Amīr Kabīr.
- Crompton, Rosemary (2017), *Class and stratification*, translated by Houshang Nayebi, Tehran: Ney.
- Davani, Jalal al-Din Mohammad ibn Asad (2014), *Jalali Ethics*, edited by Abdullah Masoudi Arani, Tehran: ETtela'āt.
- ESkanderbeik Turkmān and Moḥammad Yusūf Mūvarek, *Zel-e Tāriq-e 'Ālam Ārā-ye 'Abāsī*, edited by Ahmad Sahli Khansari, Tehran, Eslāmīyeh.
- Foran, John (1998), *The Fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution*, translated by Ahmad Tadayon, Tehran: Rasā.
- Ġazālī, Abū Hāmed Moḥammad (1982), *Kīmīyā-ye Sa'ādat*, edited by Hossein Khadiv Jam, Tehran: 'Elmī va Farhangī.
- Giddens, Anthony (2007), *Sociology*, translated by Hassan Chavoshian, Tehran: Ney Publications.
- Gould, Julius and William Kolb (1997), *A dictionary of the social sciences*, edited by Mohammad Javad Zahedi Mazandarani, Tehran: Māzīyār.
- Gramsci, Antonio (1983), *Letters*, translated by Maryam Alavi Tabar, Tehran: Āgah.
- ḵāndmīr, Amīr Maḥmūd (1991), *Tāriq-e Šāh Esma'īl va Šāh Ṭahmāsp*, edited by Mohammad Ali Jarahi, Tehran: Gostareh.
- Mir Mohammad Sadeq, Seyyed Saeed (1971), *Safavid History as Narrated by Stone Inscriptions*, Tehran, Mahmoud Afshar Endowment Foundation and Soḵan Publishing House.
- Mīrfendereskī, Mīrzā Abūlqāsem b. Mīrzā Bozorg (1938), *Haqqāyeq ul-Šanāye' or Rīsāleh al-Šanā'īyyeh*, edited by Ali Akbar Shahabi, Mashhad, Farhang ḵorāsān Publishing House.
- Monša'āt Soleīmānī, (2009), edited by Rasoul Jafarian, Tehan, Library and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly.
- Mostūfi Bāfqī, Moḥammad Mofid (1961), *jāme'-e Mofidī*, Vol. 3, edited by Iraj Afshar, Tehran: Asadī.
- Našrābādī, Mīrzā Moḥammad Ṭāher (1938), *Tazkereh-e Našrābādī*, edited by Vahid Dastgerdi, Tehran, Armaghān.
- Ravandi, Morteza (1985), *Social History of Iran*, Vol. 5, Tehran: Amīr Kabīr.
- Sabzevārī, Mollā Moḥammad Bagher (2000), *Rawḍat ul-Anwār-e 'Abbāsī (in Ethics and Statecraft)*, edited by Esmail Changizi, Tehran: Āyeneh Mīrās.
- Šafavī, Sām Mīrzā (2015), *Toḥfeh Sāmī*, edited by Vahid Dastgerdi, Tehran, Armaghān.

Ṭūsī, k̄āḡeh Naṣīr al-Dīn (1995), *Aḡlāq-e Nāṣerī*, edited by Mojtaba Mīnovi Alireza Heidari, Tehran: k̄ārazmī Publications.

Yazdani, Sohrab (2009), *Mojāhedān-e Mašrouṭeh*, Tehran: Ney Publishing House.

Articles:

Ahmadzadeh, Mohammad Amir (2019), "Scientific-intellectual roots of the emergence of cultural history ", *Methodology of Humanities*, Year 26, Issue 102.

Ansari, Ebrahim and Alireza Sanatkah (Fall 2011), "A Study of Social Stratification Theories with Emphasis on Iranian Social Conditions", *Journal of Social Sciences*, Shushtar Azad University, Year 5, Issue 14.

Fattahizadeh, Abuzar and Mohammad Javad Abdollahi (2019), "The Dilemma of Subalterns Political Agency in Cultural History: a Comparative Study", *Historical Perspective and Historiography*, Alzahra University, 29, No. 23, serial 108.

Keshavarz, Zahra Sadat and others, (2017), "Explain And Analyze The Role Of Social Classes In The Process Of Civilization In Safavid Government", *History of Islam and Iran*, No. 34, serial 124.

Mohammadi, Seyyed Mohammad Hossein, (1401). "Measures and Mechanisms of Support for the Urban Lower Classes in the Safavid Era", *Social History Research*, 12(2).

Qadimi Qaidari, Abbas and others, (2013), "A Study of the Lower Classes of Society during the Era of Nasser al-Din Shah Qajar" *History Research*, No. 55.

Sadeghi, Maghsoud Ali, (2017) "The Place of Stone Inscriptions of Islamic Era of Iran in Research on Subordinate Peoples", *Mardom Nameh*, No. 4 and 5,.

Sefat Gol, Taj Mohammad (2019), "Interaction of social classes with the government in Safavid Iran (1148-907)", *Political Sociology of Iran*, Year 3, Issue 3.

Yousefifar, Shahram and others, (1400), "Investigating the process of impoverishing urban society and evaluating the reaction of the lower classes in the tenth century AH, in response to power conflicts in the first century of Safavid rule," *Journal of Social and Economic History*, 10(2).

A Theoretical Reflection on the Social Stratification of the Safavid Society; by Approaching the Situation of Urban Classless Groups

Extensive Abstract

The elites and the upper classes, based on their ideological values and norms and not on the objective realities of society, categorized the people of the society and placed them in different classes, and ignored a part of the society that was not compatible with their values. Regardless of the fact that they are busy with their social life and have their effects on society. Effects that can also be seen and traced in the lives of the upper classes. Accordingly, it is necessary to provide the necessary basis for their re-reading and narration by using an appropriate approach and method and recognizing the classless groups and identifying them as members of the Safavid period society. The purpose of this article is to further emphasize the entry of researchers into the uneven and uncharted territory of cultural and social history research, which poses many difficulties for researchers in this field.

Method

The approach of the present study is exploratory and its method is qualitative, and it attempts to trace classless groups as an approach to understanding the lower social strata of Safavid society by drawing on the microhistory method, which is one of the study axes in modern cultural history. In fact, the central signifier of microhistory studies and investigations is formed by strata that have not been considered in the traditional historical narrative.

Achievement and conclusion

Some sources from the Safavid period provide social classifications of the people of their era. However, it seems that they do not have the necessary comprehensiveness to cover all members of society. For example, women, who constituted at least half of the society, along with nomads and nomadic tribes, are not present in these classifications and there is no mention of them. Villagers, also known as "farmers," are usually at the bottom of the social hierarchy. Three other groups of the four social classifications of this period are related to urban life. Writers, swordsmen, and merchants and craftsmen are all present in cities, which highlights the urban aspect of these categories. However, even this urban classification did not cover all

urban social strata and lacks comprehensiveness. Many groups that are present in the social arena and have their own worldview and lifestyle are not considered in these categories. It seems that the three criteria proposed in this article are the primary criteria for recognizing social groups: 1- Social division of labor and the efficiency of groups for society (from the perspective of upper-class groups) 2- Income and economic wealth 3- Emphasis on the productive aspect of work, which is related to lower-class groups such as farmers and craftsmen. Accordingly, groups that lack the above three criteria are classified as classless. Service, entertainment, or abnormal groups are among these groups.

Keywords: marginal group, social stratification, cultural history, Safavid period, subordinates.